

عینیت در مطالعات تاریخی

حسین عزیزی^۱

نباید انتظار داشته باشیم که یک علم بیشتر از ماهیت خود دقیق باشد
«ارسطو، اخلاق نیکوماخوس»

چکیده

حصرگرایی روش شناختی به پیامدهایی همچون نفی اعتبار و عینیت از شاخه‌های علوم انسانی منجر می‌شود. بررسی تردیدها و شبهات پیرامون عینیت در مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری و تلقی معاصر از علم به عنوان زمینه ساز این نوع تردیدها روشن می‌کند که این تلقی از استقراء و عینیت با تعصب و افراط در آمیخته است و آنگونه که تصور می‌شود هیچ علمی عینی نیست. چگونگی دخالت ذهنیت و التزام شخصی در قلمرو علوم اجتماعی و مطالعات تاریخی در نهایت به این نتیجه رهنمون می‌گرداند که تاریخ نیز مانند دیگر علوم در برزخی از عینیت و ذهنیت قرار دارد، هرچند در رتبه دیگر علوم نیست. از آنجا که مطالعات تاریخی نقش عمده‌ای در تحلیل مسایل کلامی دارد، طرح این مساله می‌تواند یکی از مبانی کلامی را به چالش بخواند.

کلید واژه‌ها

ذهنیت، علوم انسانی، مطالعات تاریخی، عینیت بین الاذهانی، حصرگرایی روشی.

طرح مسأله

فلسفه^۱، فلسفه عملی^۲ و فلسفه علمی^۳ سه عنوان معروف در تاریخ علم، مطالعات فلسفی و روش‌شناسی علم است. موضوع فلسفه مسائلی اساسی است که به پنج گونه تفکر

۱. گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

تقسیم می‌شود: چیستی استدلال، معرفت، هستی، امور اخلاقی، و زیبایی. فلسفه عملی به کارگیری نظریه فلسفی و شیوه فلسفی در مطالعه موضوعات خاص و علوم است. از این رو می‌توان از فلسفه سیاسی یا سیاست، فلسفه حقوق، فلسفه تاریخ و مانند آنها سخن به میان آورد (هالینگ، ص ۱۶). اما فلسفه علمی عبارت است از کاربری نظریه و روش‌های فلسفی درباره تمامی علوم. از این رو در فلسفه علمی، کلیت علم را مورد مطالعه قرار می‌دهند و آن را با آنچه معرفت سطحی می‌نامند مقایسه، و علوم گوناگون را طبقه‌بندی می‌کنند و می‌خواهند معلوم سازند می‌توان میان این علوم، به لحاظ اطمینان بخشی، پیشینه تاریخی، موضوع، و هدف، سلسله مراتبی قائل شد. در فلسفه علمی، علوم مختلف مانند ریاضیات، فیزیک، شیمی، علوم زیستی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و تاریخ به لحاظ تعریف موضوع و تعیین روش‌های تحقیق، مورد بررسی قرار می‌گیرند و نیز این بحث که فکر انسان تا کجا می‌تواند امیدوار به یافتن حقیقت و برکنار ماندن از خطا به وسیله مطالعات علمی باشد (شاله، ص ۱۱، ۲۲). با توجه به سهم گسترده مطالعات روش شناختی علوم در فلسفه علمی، آن را منطق عملی یا متدولوژی علوم (شناخت روش علوم) نیز می‌توان نامید.

یکی از مباحث روش شناسی، علوم بحث او حصر توجه به دانش خاص و غفلت از سایر علوم و روی‌آوردها در تحلیل مسائل است. این گرایش که حصرگرایی روش شناختی^۴ نامیده می‌شود خصیصه معروف صاحبان صناعات و علوم است. آنان به آنچه با ابزارهای علم خود به دست می‌آورند خرسندند و نسبت به آنچه نصیب دیگران می‌شود احساس بی‌نیازی می‌کنند و در نتیجه نسبت به دیدگاه‌های دیگر، غافل، و یا آنها را منکر می‌شوند «کلّ حزب بما لدیهم فرحون».

-
1. philosophy
 2. practical philosophy
 3. methodological
 4. methodological exclusivism

جزم‌گرایی و تعصب ورزیدن به آنچه در گستره خاصی به دام تحقیق افتاده، محقق را به اخذ مواضع نادرست و انکارآمیز نسبت به سایر گستره‌ها سوق می‌دهد و سبب افزایش حصرگرایی و آثار و تبعات آن می‌شود. حصرگرایی، نزاع‌های فراوان و غالباً بی‌حاصلی را در تاریخ تفکر به میان آورده است.

هم چنانکه هر کسی در معرفت	می‌کند موصوف غیبی را صفت
فلسفی از نوع دیگر کرده شرح	باحثی مر گفت او را کرده جرح
و آن دگر در هر دو طعنه می‌زند	و آن دگر از زرق جانی می‌کند
	(مولوی، ۲ / ب ۲۹۲۳-۲۹۲۵)

حصرگرایی روش شناختی در دوره جدید، شتاب و پیچیدگی فراوانی یافته است که معلول تخصصی شدن علوم و گزینشی بودن تحقیقات علمی است. دانشمندان دوره رنسانس، علامه‌های ذوالفنون و در غالب دانش‌های رایج روزگار خود، متخصص و صاحب نظر بودند. ظهور پرشتاب علوم، امکان تربیت چنین علامه‌هایی را از بین برد. رشد تند آهنگ دانش‌ها، تخصص‌گرایی را سبب شد و تخصصی شدن علوم، بر شتاب حصرگرایی افزود و سبب بسط قلمرو آن شد. گزینشی بودن علوم از عوامل مهم دیگر حصرگرایی روش شناختی است زیرا گزینش ضلع خاصی از پدیدار که در مطالعات تجربی ناگزیر از آنیم، مستلزم غفلت از اضلاع دیگر است (فرامرزی قراملکی، ص ۳۲۱-۳۲۶). مولوی، ارتباط بین گزینش و عطف توجه به یک بعد و غفلت از سایر ابعاد را در داستان معروف اختلاف مردم در چگونگی ریخت فیل آورده است:

عرصه را آورده بودنش هنود

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود

از برای دیدنش مردم بسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن یکی را کف چون بر پایش بسود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
هم چنین هر یک به جزوی که رسید
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
اندر آن تاریکی اش کف می بسود
گفت همچون ناودان است این نهاد
آن برو چون بادبیزن شد پدید
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
گفت خود این پیل چون تختی بدست
فهم آن می کرد هر جا می شنید
(مولوی، ۳ / ب ۱۲۵۹-۱۲۶۷)

یکی از ادعاهای حصرگرایانه روش شناختی این است که تاریخ علم نیست بلکه در تضاد با علم قرار دارد زیرا از خصایص اساسی علم و نظریه‌های علمی، عینیت است (بروفه، ص ۱۵-۱۷، ۸۷) و علوم انسانی و به خصوص تاریخ فاقد این عنصر است. طبق تصور عام نیز علوم، عینی‌اند و تعین آنها ناشی از اعیان و اشیاء خارجی است. حال آنکه علوم انسانی ذهنی‌اند و واقعیتی جز ذهن و محصول ذهنی افراد ندارند. برخی بر این باورند که این تصور قالبی، علت اصلی جدایی دو فرهنگ علوم تجربی و علوم انسانی است (باربور، ص ۲۱۱).

براساس این تلقی، امر عینی عبارت است از شیئی مطابق با واقع یا واقعیت که به لحاظ کاربرد، در تقابل با مفهوم ((ذهنی)) است و عینیت، شناختن یا بیان چپستی و چرایی جهان کاملاً به صورت جدا از ذهنیت فرد شناسنده است. بدین معنی که آراء، داوری‌ها و گزاره‌های ما باید کاملاً بر مبنای موضوع مورد مطالعه و منطبق با آن شکل بگیرد و صدق یا کذب در آنها مستقل از افراد و احساسات باشد. به عکس، آراء و گزاره‌های ذهنی، هویت و واقعیتی جز ذهن فاعل شناخت ندارد و صدق و کذب آنها مستقل از اندیشه‌ها و احساسات و تمایلات شناسنده نیست (استنفورد، ص ۹۳).

بنابراین داده‌های علمی را از آن رو عینی می‌دانند که گرفته شده از اعیان خارجی موجود در جهان مشاع است؛ به عبارت دیگر، داده‌های علمی، مستقل از ذهن و خواست شناسنده‌اند و همواره به نحو ثابت و یکسان معروض ذهن داننده واقع می‌شوند و برای سایر مشاهده‌گران نیز به همانگونه قابل دسترس‌اند (باربور، ص ۲۱۳). اما علوم انسانی را

از آن جهت ذهنی می‌دانند که پیش فرضها و پیش اندیشه‌های فرهنگی و تعهدات ایدئولوژیکی، صبغه خود را بر فکر و ذهن شخص می‌زنند و بدین سبب، علوم اجتماعی فقط می‌تواند چشم اندازی را عرضه کند که از نظر تاریخی، نسبی، و تابع روایت‌گران و تعبیرکنندگان خویش است (همان، ص ۲۲۸). ردپای چنین تفسیری از عینیت و ذهنیت را می‌توان در آراء و نظریه‌های رایج در قرن ۱۷ تا ۱۹م پیرامون معرفت یافت. براساس تلقی دانشمندان عصر روشنگری به بعد میان عالم و معلوم و عاقل و معقول دوگانگی فاحشی وجود دارد و انسان و دنیای خارج، جدا از هم پنداشته می‌شود (کار، ص ۱۰۷). با این تصور، عالم ذهن جز انعکاس عالم عین و خارج نخواهد بود و نظریه‌های علمی به عنوان باز نمودن حقیقی جهان خارج و نمایانگر رویدادهای عینی به شمار خواهد رفت. این همان است که امروزه واقع‌گرایی خام^۱ نامیده می‌شود (باربور، ص ۶۱)

نسبت عینیت تاریخی با علم و کلام

متکلمان به تکرر روش مشهورند. آنان از روشهای متعدد، برحسب مسایل گوناگون بهره می‌برند. بسیاری از مسایل کلامی آنان را به اخذ روی آورد تاریخی سوق می‌دهد. به همین دلیل بحث از عینیت تاریخی نقش مهمی در روش شناسی علم کلام دارد و می‌تواند مبانی بسیاری از مباحث کلامی را به چالش بخواند.

تردیدهایی درباره عینیت تاریخی

تلقی غیر عینی دانشمندان از تاریخ، می‌تواند برخاسته از همان مشکلی باشد که از آن به عنوان حصرگرایی روش شناختی یاد کردیم. چنانکه می‌تواند ریشه در امری داشته باشد که ای. اچ کار از آن به عنوان تعصب انگلیسی یاد می‌کند. به تعبیر کار شماری از مورخان و فلاسفه اصرار دارند که از مقام تاریخی به عنوان شاخه‌ای از علوم انسانی - و نه علم - دفاع کنند. چنین اصراری نشان دهنده و زاینده تعصب قدیمی پیرامون دوگانگی علم و علوم انسانی است که طبق آن، علوم انسانی معرف فرهنگ وسیع طبقه

1. naive realism

حاکمه جامعه انگلیس، و علم، معرف فنون کارشناسان خادم این طبقه می‌باشد (ص ۱۲۵). اما عامل سومی نیز در میان است که بی‌تردید در پیدایش چنان تصویری مؤثر بوده است و آن اموری است که محدودیت‌ها و کاستی‌های علم تاریخ و مطالعات تاریخی خوانده می‌شود. تغییرات دائمی که از گذشته در کتاب‌های تاریخی رخ می‌دهد و نیز اختلاف نظرهای بنیادین و منظمی که مورخان در گزارش واقعیت‌ها با یکدیگر دارند نمی‌تواند بی‌ارتباط با این امور باشد (نوذری، ص ۳۲؛ استنفورد، ص ۹۸).

نخستین محدودیت و مشکل مطالعات تاریخی آن است که رویدادهای تاریخی دست نخورده به دست ما نمی‌رسد. واقعیات همواره از منظر و مغز وقایع نگار عبور می‌کند. لذا هر کتاب تاریخی را به دست می‌گیریم در آغاز باید توجه را معطوف به مورخی کنیم که آن را نوشته است نه واقعیاتی که به حسب فرض در آن مندرج است. زیرا به گفته ای. اچ. کار واقعیات مانند ماهی روی پیشخوان ماهی فروش نیستند، بلکه به منزله ماهیانی شناور در اقیانوس بیکران و اغلب دور از دسترس‌اند و آنچه مورخ صید می‌کند تا حدی بسته به بخت و تصادف و غالباً منوط به آن است که کدام قسمت اقیانوس را برای ماهیگیری بر می‌گزیند و چه ابزارهایی را به کار می‌برد؛ این هر دو بستگی به نوع ماهی دارد که می‌خواهد شکار کند. بنابراین مورخ، عموماً واقعیاتی را به دست می‌آورد که در پی آن است و تاریخ به معنی تفسیر است (ص ۳۲-۳۴).

مشکل دوم، نیاز مورخ به استفاده از فاهمه خود برای فهم مکنونات ذهنی کسانی است که با آنها سرو کار دارد و نیز درک اندیشه‌ای است که در ورای اعمالشان نهفته است. از این رو گفته‌اند: تاریخ نمی‌توان نوشت مگر آنکه مورخ با فکر کسانی که درباره آنها می‌نویسد نوعی ارتباط - و نه تمایل - داشته باشد (نه توافق و نه نفرت) (کار، ص ۲۵).

مشکل سوم آن است که گذشته را از پس عینک حال می‌توانیم ببینیم و درک کنیم. مورخ به عصر خود تعلق دارد و تابع شرایط حیاتی زمان خویش است (همان، ص ۳۶). بنابراین، موقعیت زمانی و مکانی مورخ چشم‌انداز و گرایش معین به کار او می‌بخشد. تفاوت علوم تجربی با تاریخ در این است که برای دانشمند علم تجربی،

قوانین طبیعت در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها یکسان است یا دست کم، او چنین ادعا می‌کند. اما مورخ به آسانی قادر به چنین ادعایی نیست.

اگر به اظهار نظرهایی از این دست برخورد می‌کنیم که تاریخ چرند است، به هیچ روی متن یا گذشته‌ای نداریم که درون پوسته‌ای قرار دهیم به جز تفسیرهای آنها، تاریخ جز گفتاری ادبی نیست، روایت‌های تاریخی خیال‌پردازی‌های کلامی‌اند که محتویات آنها را بیشتر می‌سازیم تا پیدا کنیم، در تاریخ‌نگاری متن‌ها مانند شعر خود ارجاع‌اند و به امر دیگری معطوف نیستند، تاریخ جعبهٔ حروف الفبای کودکان است. هر لغتی که بخواهیم با آن می‌توان ساخت (باربور، ص ۳۷۱؛ کار، ص ۳۹) و ... همه اینها از سویی ریشه در حصرگرایی روش‌شناختی دارد و از سوی دیگر معطوف به محدودیت‌هایی است که در طبیعت مطالعات تاریخی مشهود است. از نتایج مهم این تصور آن است که تاریخ علم نیست زیرا علم در چنین تصویری ناگزیر از چند ویژگی اساسی است: عینیت، کلیت و تعمیم، تکرارپذیری و توان‌پیش‌بینی، و این ویژگی‌ها در تاریخ به چشم نمی‌خورد.

نقد و بررسی این ویژگی‌ها هم در قلمرو علم و هم در قلمرو تاریخ، فرصت و گفتار دیگری می‌طلبد (نک: باربور، ص ۲۱۳-۲۴۱؛ کار، ص ۹۲-۱۲۸)، اما تأمل دربارهٔ عینیت، ضرورت بحث پیرامون چند موضوع را روشن می‌کند: تلقی معاصر از چیستی علم، عینیت علمی در روایت جدید، و عینیت و درگیر شدن شخصی در علوم اجتماعی و علم تاریخ.

تلقی معاصر از چیستی علم

تلقی متداول معاصر از معرفت علمی این است که معرفت علمی، معرفتی است اثبات شده و نظریه‌های علمی به شیوه‌ای دقیق از یافته‌هایی تجربی اخذ می‌شوند که با مشاهده و آزمایش به دست آمده‌اند. علم بر آنچه می‌توان دید و شنید و لمس کرد و مانند اینها بنا شده است. عقاید و سلیقهٔ شخصی و تخیلات ظنی هیچ جایی در علم ندارند. علم یک پدیدهٔ آفاقی - و نه انفسی - است و معرفت علمی از این نظر که آفاقی است قابل اطمینان است.

این دیدگاه ابتدا در جریان و در نتیجه انقلابی علمی عمومیت یافت که عمدتاً در قرن ۱۷م و توسط دانشمندان پیشگام بزرگی چون گالیله (۱۵۶۴-۱۶۴۲م) و نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷م) رخ داد. نیروهای مترقی این سده، غرق شدن فلاسفه طبیعت شناس قرون وسطی را در آثار ارسطو و انجیل به منزله منابع معرفت، اشتباه دانستند و عده‌ای تحت تأثیر موفقیت‌های آزمایش‌گران بزرگی چون گالیله بر آن شدند تا تجربه را هرچه بیشتر به عنوان منبع معرفت معرفی کنند (چالمرز، ص ۱۳-۱۴).

تبیین استقرارگرایی سطحی و افراطی کوششی است جهت صورت‌بندی این تصویر عامیانه از علم. مطابق این تبیین، علم با مشاهده آغاز می‌شود. مشاهده‌گر باید دارای اعضای حسی معمول و سالم باشد و آنچه را با توجه به وضعیت مورد مشاهده می‌تواند ببیند، بشنود و ... با امانت داری تمام ضبط کند و این عمل باید با ذهنی خالی از پیش‌داوری انجام پذیرد. صدق گزاره‌هایی راجع به چهره‌ای از جهان را می‌توان به صورت مستقیم و با به کارگیری بدون پیش‌داوری حواس مشاهده‌گر توجیه و یا تصدیق کرد. گزاره‌هایی که اینگونه به دست آمده باشند اساسی را به وجود می‌آورند که قوانین و نظریه‌های سازنده معرفت علمی از آن اخذ می‌شوند (همان، ص ۲۳-۲۴).

عینیت علم و تلقی استقرارگرایان از این ادعا بر می‌خیزد که هم مشاهده و هم استدلال استقراری عینی‌اند. صدق گزاره‌های مشاهده‌ای را هر مشاهده‌گری می‌تواند با به کارگیری حساسه‌های معمولی خود اثبات کند. هیچ عنصر شخصی و انفسی نباید اجازه دخالت پیدا کند. اعتبار گزاره‌های مشاهده‌ای که به شیوه درستی به دست می‌آیند، بستگی به سلیقه، عقیده، امید و انتظارات مشاهده‌گر ندارد.

این دیدگاه از جهاتی قابل مناقشه است: نخست از جهت اصل استقراء و دیگر از جهت اصل مشاهده. اصل استقراء بدینگونه قابل تقریر است که: اگر تعداد زیادی الف در شرایط متفاوت مشاهده شوند و اگر تمامی الف‌های مشاهده شده دارای خاصه ب باشند، در این صورت تمامی الف‌ها خاصیت ب را دارند (همان، ص ۲۵). این اصل به گمان استقرارگرایان با لحاظ سه شرط اساسی همواره به نتیجه می‌رسد، آن سه شرط عبارتند از: ضرورت کثرت گزاره‌های مشاهده‌ای، تکرار مشاهدات در شرایط متنوع، و عدم تعارض گزاره‌های مشاهده‌ای با قوانین جهان شمول. اما به نظر می‌رسد اصل استقراء هر چند

مقدماتش صحیح و صادق باشد الزاماً نتیجه‌اش صادق نخواهد بود و کلیت و تعمیم در استقراء به مبنای منطقی قابل توجیه نیست. چنانکه اصالت و اعتبار استقراء را به روش استقراء توجیه نمی‌توان کرد. به علاوه، شرایط سه‌گانه یاد شده به ذات خود با هیچ اصل استقرایی اثبات‌پذیر نیستند. اصل کثرت گزاره‌های مشاهداتی و تنوع آنها نیز از دشواری‌ها و پیچیدگی‌های خاص، برخوردار است (همان، ص ۲۶-۲۸).

برای رفع بعضی از انتقادات می‌توان موضوع افراطی استقراگرایان سطحی را به شیوه نسبتاً ساده‌ای بدین صورت تعدیل کرد که هرچند نمی‌توان صدق کامل تعمیم‌های حاصل از استقراهای مجاز را صد در صد تضمین کرد، این تعمیم‌ها احتمالاً صادقند. از باب مثال بسیار محتمل است که در پرتو شواهد موجود، خورشید همیشه در نقطه خاص طلوع کند و سنگ‌ها پس از رها شدن به طرف پایین سقوط کنند. بنابراین، معرفت علمی، معرفت اثبات شده نیست بلکه معرفتی است که احتمالاً درست است. اما این صورت‌بندی نیز مشکل استقراء را حل نمی‌کند. اصل تعدیل یافته در صورت جدیدش هنوز یک گزاره کلی است و نیازمند توجیه. با این همه نباید غفلت کرد که این تشکیک‌ها موجب ابطال قطعی استقراء نیز نمی‌شود (همان، ص ۲۹).

دومین تشکیک درباره دیدگاه رایج استقراگرایان، تشکیک درباره منزلت و نقش مشاهدات است. از دیدگاه آنان دو فرض مهم درباره مشاهده وجود دارد: نخست، علم با مشاهده آغاز می‌شود و دیگر آنکه مشاهده، اساس وثیقی برای معرفت علمی فراهم می‌کند. در مشاهده از راه بینایی تا آنجا که خواص جهان خارج توسط مغز در عمل دیدن ضبط می‌شود، مشاهده‌گر دسترسی کمابیش مستقیمی به آن خواص دارد و چنین مشاهده‌ای برای هر دو نفری که منظره‌ای را از یک مکان مورد مشاهده قرار می‌دهند یکسان است (همان، ص ۳۵). اما قراین بسیاری نشان می‌دهد که تجربه‌ای که مشاهده‌گران به هنگام مشاهده، کسب می‌کنند صرفاً توسط اطلاعاتی که به شکل نور داخل چشم می‌رود تعیین نمی‌گردد همچنان این تجارب صرفاً توسط تصاویر منقوش بر شبکیه مشاهده‌گران ایجاد نمی‌گردد. تجربه بینایی مشاهده‌گر هنگام نگاه کردن به شیئی، تا حدی بستگی به تربیت فرهنگی، دانش، انتظارات، و تجارب پیشین دارد (همان، ص ۳۶). وجود فی نفسه معلوم یا موضوع مشاهده نمی‌تواند مستقل از

مشاهده‌گر دانسته و معلوم گردد زیرا موضوع مشاهداتی درست در جریان مشاهده و سنجش از مشاهده‌گر تأثیر می‌پذیرد. نظریه‌ها را صرفاً با اعمال قواعد صوری عام نمی‌توان ساخت بلکه منوط به قضاوت شخصی دانشمندان به عنوان مسئول است. مفاهیم علمی به صورت آماده و ساخته و پرداخته از طبیعت به دست ما نمی‌رسد بلکه توسط دانشمندان آفرینشگر، تلفیق و تدوین می‌گردد. فیلیپ فرانک^۱ می‌نویسد: ما به مدد نمونه‌های بسیار زیاد یافته‌ایم که اصول کلی علم مستقیماً ساخته و پرداخته واقعیات مشهود نیست (باربور، ص ۱۸۱). در هر حال، این جمله هنسون که «همه داده‌ها گرانبار از نظریه» اند و این سخن باربور که «هیچ امر واقع تعبیر نشده‌ای وجود ندارد» زبان حال بسیاری از فیلسوفان معاصر علم است (باربور، ص ۱۷۰ - ۱۷۳؛ برینتون، ص ۴۱ - ۴۲).

بنابراین باید اعتراف کرد که حساسیت روزافزون (آلرژیک افراطی) درباره علم و تعصب و شیفتگی به ایدئولوژی علم توجیه‌پذیر نیست (چالمرز، ص ۱۹۹). روش‌شناسی‌های علم موفق به ارائه قواعد مناسبی برای هدایت فعالیت‌های علمی دانشمندان نگردیده‌اند. فلاسفه علم، امکاناتی ندارند که به مدد آن بتوانند موازینی وضع و جعل کنند که تطابق با آنها شاخه‌ای از معرفت را مقبول یا علمی کند و عدم تطابق با آنها را ناموجه و غیر علمی نماید (باربور، ص ۱۷۷ - ۱۷۳؛ چالمرز، ص ۴۱ - ۴۲).

هر حوزه از معرفت را می‌توان براساس آنچه هست مورد تحلیل قرارداد و مجاز نیستیم پاره‌هایی از معرفت را برگیریم یا وانهییم بدین علت که آنها با معیارهای از پیش آماده شده از علم بودن تطابق ندارند. پل فایرابند در کتاب *علیه روش*^۲ تصریح می‌کند که با توجه به پیچیدگی علم انتظار اینکه علم براساس چند قاعده ساده روش شناختی قابل تبیین باشد بسیار نامقبول به نظر می‌رسد (چالمرز، ص ۱۹۵ - ۱۹۹). بنابراین، علم یک مشغله انسانی است نه یک روند مکانیکی، اینک با وجود این همه سهم که ذهن عامل دارد چگونه و چرا علم سرانجام سر از ذهنیت شخصی در نمی‌آورد و هنوز یک

1. Phillip Frank

۲. *Against Method*

پدیده عینی است؟ چه روایتی از عینیت می‌توان ارائه داد که هم بعد انسانی بودن نظریات علمی را لحاظ کند و هم به وادی مفهوم قالبی و کلیشه‌ای گذشته از عینیت کشیده نشود؟

عینیت علمی در روایت جدید

عینیت در روایت جدید به معنی مقبولیت یا آزمون‌پذیری بین الاذهانی است. بدین معنی که متن و محیط مناسب همه تحقیقات علمی، همان عرف یا جامعه اهل علم است. کوشش ذهن عالم در بستر سنت و محیط پیش می‌رود و در نتیجه، در مسیر هوا و هوس شخصی و دلخواه نمی‌افتد زیرا همیاری و همکاری ذهن عالم با جامعه و در جامعه‌ای که فراتر از اختلافات سلیقه‌ای است، پژوهش و مطالعات علمی را از حد هرگونه علاقه شخصی فراتر می‌برد. بدین سان علم متکی بر شخص است ولی شخصی و خصوصی نیست (باربور، ص ۲۲۰؛ کار، ص ۱۵). بنابراین با درگیر شدن شخصی در چارچوب عرف و جامعه اهل علم است که جنبه معتبری از عینیت حاصل می‌شود و محفوظ می‌ماند. اساساً عرف یا جامعه اهل علم گاه گستره جهانی دارد و گاه بخش عظیمی از گروه‌های علمی را فرا می‌گیرد ولی به هر حال، اعضای آن پای‌بند به سنت مشترک واحدی‌اند و نظریات علمی با وجود این واقعیت است که در قالب مقولات مفهومی خاص ریخته و تعبیر می‌شود. اساساً دانشمند علاقه ندارد بداند طرح مفهومی او از کجا آمده است، او طرح مفهومی را به میزان واقعیت‌های مشاهده‌پذیر، لازمه کار علمی خود می‌داند - طرحی که فقط در یک نهضت علمی تحول می‌یابد (باربور، ص ۲۱۹؛ برینتون، ص ۱۰).

علاوه بر چارچوب و ضوابط عرف اهل علم که نظریه‌ها در پرتو آنها ساخته می‌شوند، اتفاق نظر مؤثری در درون جامعه اهل علم در باب نظریه‌ها به ویژه در رشته‌های نسبتاً جاافتاده‌تر و ریشه‌دارتر علمی برقرار است، البته وجود مکتب‌های فکری رقیب در هر دوره را نیز نمی‌توان نادیده گرفت (باربور، ص ۲۲۰).

جنبه دیگر عینیت، شمول است. منظور از شمول این است که دانشمندان توجه خود را به جنبه‌هایی از آزمون و تجربه معطوف می‌کنند که فراگیرند و در واقع، نوعی از خود

فراتر رفتن در میان است و نیز نوعی انضباط اخلاقی در اشتیاق به آنچه شواهد - با قطع نظر از تمایلات شخصی - رهنمون می‌شوند. اخلاص فکری و معنوی، خاص همه پژوهش‌های اصیل است. هر پژوهشگری نیز می‌بایست به حکم شواهدی که می‌یابد گردن نهد. حتی اگر آن شواهد نظریه خود او را متزلزل سازد (همان، ص ۲۲۱).

با این توضیح می‌توان به تعریفی از عینیت رسید که استنفورد آن را در سطح نظریه‌های علمی رایج‌تر از دیگر تعریف‌ها می‌داند، یعنی «امر معقول قابل پذیرش برای هر شخص عاقل و خردمند» و تصریح می‌کند که عینیت به معنی مطابقت با واقع بیشتر در قلمرو تجربه‌های مشترک و معرفت‌های ساده به کار می‌رود نه نظریه‌های علمی چون نسبیت اینشتین که توجیه آن به عقل و خرد مربوط می‌شود تا تجربه مشترک (ص ۹۹).

حاصل آنکه تقسیم دوگانه یعنی حصر دو وجهی مطلق بین یک علم عینی کاملاً غیر شخصی از یک سو و یک ساخت ذهنی از سوی دیگر، قابل قبول نیست. چنین تقسیمی ریشه در غفلت از عنصر تخیلی و شخصی در علم دارد؛ غفلتی که به قول کمپل^۱ به تضادی کاذب میان علوم مادی و معارف معنوی و انسانی نظیر ادبیات، تاریخ و هنر می‌انجامد (باربور، ص ۱۷۶). قرائن بسیاری، این واقعیت را اثبات می‌کند که در علم با طیف گسترده‌ای که دارد و با همه تفاوت‌هایی که در میزان التزام شخصی و ذهنیت با هم دارند اختلاف قطعی و مطلقاً به لحاظ روش شناختی دیده نمی‌شود (همان، ص ۲۲۱، ۲۲۵).

عینیت و التزام شخصی در علوم اجتماعی و تاریخ

میزان و وسعت دامنه درگیر شدن ذهن عالم، در طیف گسترده علوم و طبق طبیعت معلوم تغییر می‌یابد و به همان میزان که از علوم طبیعی دورتر و به علوم اجتماعی و علوم انسانی نزدیک‌تر می‌شویم درگیر شدن شخص عالم بر روند پژوهش تأثیر می‌گذارد. در علوم غیر مادی، داننده یا ذهن عالم در انتخاب، ارزیابی و تعبیر داده‌ها قضاوت

1. N.Compell

شخصی بیشتری اعمال می‌کند و سابقه و مفاهیم ذهنی او به گونه شدیدتری بر ساخته‌های نظری او اثر می‌گذارد.

البته صاحب نظرانی معتقدند می‌توان تبیین عینی از رفتارهای اجتماعی عرضه کرد بدون آنکه به فهم و برداشت کارگزاران انسانی از کنش‌های خود توجه، و به اصطلاح با آنان همدلی کرد، و این امکان باعث علمی‌تر شدن نظریه‌ها خواهد بود. اما چنین تلاش‌هایی مورد انتقاد فراوان قرار گرفته است (نک: پرنیتون، ص ۷). از این رو عالم اجتماعی باید معنی و اهمیتی را که اعمال مختلف برای مباحثران (اعم از مشاهده کننده یا مشاهده شونده) آن اعمال دارد، تحت مطالعه درآورد و این کار را بدون غفلت از انگیزه آنان یا نیروهایی اجتماعی انجام دهد که آنان به آن آگاهی ندارند (استنفورد، ص ۷۵؛ کار، ص ۲۵).

مورخان با شدت هر چه تمامتر از اهمیت افکار و اندیشه مباحثران یا دست اندرکاران یک رویداد دفاع می‌کنند. بر این اساس باید برای شناخت گذشته از آنچه در ضمیر و حالات ذهنی کسانی که در ساختن آن دست داشته‌اند - و نه صرفاً از علل خارجی و مکانیکی - با خبر شد. بنابراین تبیین یک عمل انسانی عبارت خواهد بود از توجیه آن بر وفق اندیشه‌ها و عزم و انتخاب عامل آن عمل. از این رو حتی صاحب‌نظرانی چون کالینگ وود^۱ و باترفیلد^۲ برآنند که فقط به مدد همسان‌انگاری تخیلی با مردمان گذشته است که محقق می‌تواند به معنای و مقاصدی که حاکم بر اعمال آنها بوده پی ببرد و زندگی آنان را بازسازی کند. هیچ داستانی را نمی‌توان به درستی حکایت کرد مگر شخصیت‌ها از درون دیده شوند و مورخ با آنها چنان انس بگیرد که بازیگر نمایش با نقش خویش باشد تا به آنجا که اندیشه‌های آنان را بار دیگر بیاندهد و نه در جای مشاهده‌گر که در جای عامل هر عملی بنشیند. عالمان اجتماعی غالباً مدافع چنین موضعی‌اند.

1. R.G Collingwood
2. Batterfield

ولی چگونه به حال یا تجربه مشاهده‌ناپذیر مباحثان یا دست‌اندرکاران یک رویداد پی‌می‌بریم؟ آیا تجربه ذهنی خود مشاهده‌گر به شناخت او از اشخاص تحت مطالعه مدد می‌رساند؟ مطلبی که همواره مورد بحث بوده این است که اولاً شناخت اصیل از شخص دیگر مستلزم همدلی است. ثانیاً همدلی فقط به مدد خودشناسی و علم حضوری تعبیر نشده به دست می‌آید، اما نظر راجع آن است که برعکس، هرگونه شناختی که ما از اشخاص دیگر داریم مستلزم مفاهیم تعبیری^۱ است. شناخت نیت و مقاصد دیگران مبتنی بر کسب شواهد است نه بر نظرپردازی‌های بی‌نظم یا شهود مستقیم یا «تخیل کردن اینکه اگر من به جای او بودم چه می‌کردم». چه بسا حیات درونی یا زندگی ذهنی اشخاصی که پرورده فرهنگ‌های دیگرند از انگاره‌هایی پیروی کند که با احوال ما تطبیق نمی‌کند. چنانکه اشاره کردیم حتی آگاهی ذهنی مشاهده‌گر نیز بر وفق مفاهیمی که از دیگران آموخته است تعبیر می‌شود. از این رو، شخص باید توجه خود را به معانی مشاع و محرز معطوف دارد و نه صرفاً به احوال شخصی خود یا دیگران که موضوع مطالعه اویند. او باید فرضیه‌هایی را که براساس حال یا تجربه شخصی خود درباره انگیزه‌ها، ثبات و مقاصد اشخاص ساخته است، با شواهد بی‌امید (باربور، ص ۲۸۶، ۲۲۶). بنابراین مورخ نه غلام حلقه به گوش واقعیات است و نه فرمانروای مستبد آن؛ رابطه مورخ با واقعیاتی که در اختیار دارد براساس داد و ستد است. مورخ به طور مداوم دست‌اندرکار سرشتن واقعیات به قالب تفسیر است و تفسیرها به قالب واقعیات. تاریخ عمل مداوم تأثر یافتن مورخ و واقعیات از یکدیگر و گفت و شنود پایان‌ناپذیر حال و گذشته است (کار، ص ۴۴).

در کنار نقش خلاق تخیل همدلانه و نگرستن از منظر دیگران که در علوم اجتماعی و تاریخ پذیرفته شده است، نقش ارزش‌ها و پیش‌فرض‌ها در علوم یاد شده نیز حائز اهمیت است. منظور از این نقش، تأثیر تعهدات عالم اجتماعی و مورخ بر تعبیر و تحلیل داده‌ها و مطالعات است. در اینجا، مسلمات و مقبولات ذهنی او، هم بر مسایلی که جهت مطالعه بر می‌گزیند، هم بر نوع پرسش‌هایی که طرح می‌شود، هم بر داده‌هایی که در

1. interpretive concepts

مقام کند و کاو و جستجوی آنها بر می‌آیند، و هم بر مفاهیم و قالب‌های ذهنی که نظریه براساس آنها ساخته می‌شود اثر می‌گذارد (استنفورد، ص ۷۶؛ باربور، ص ۲۲۸).
 به خاطر وجود پیش فرض‌ها، اندیشه‌های پیشین، و تعهدات ایدئولوژیکی که فکر و ذکر شخص را رنگ‌آمیزی می‌کنند علوم یاد شده می‌تواند برداشت‌ها و چشم‌اندازی عرضه کند که تابع روایت‌گران و تعبیرکنندگان خویش است. در این صورت اگر مثلاً تاریخ فراتر از وقایع‌نگاری حوادث بی ارتباط با هم است - که چنین است از انتخاب و تعبیر و تفسیر گریزی نیست (باربور، ص ۲۲۱).

با این وجود، ضرورت آزمون نظریه‌ها مستلزم حقیقت‌جویی و مستلزم این امر است که بگذاریم پژوهش تا جایی که ممکن است هر چه آزادانه‌تر و مستقیم‌تر با ما سخن بگویند. از این رو سرسپاری و وفاداری به شواهد، سعه صدر، گزاف نگفتن، انتقاد از خود و آمادگی برای آموختن از سایرین، لازمه پژوهش محققانه در هر زمینه‌ای است. به علاوه، لازمه پذیرش تعریف عینیت به عنوان مقبولیت و آزمون‌پذیری بین‌الذهانی، تبادل نظر متقابل و آگاه شدن از تمایلات و ترجیحات شخصی خود با دیگران است و چه بسا بعضی از محدودیت‌های شخصی به مدد مقایسه با استنباط‌ها و استنتاج‌ها دیگرانی که در همان زمینه کار می‌کنند از بین برود و برداشت‌های چشم‌اندازی متفاوت، مکمل یکدیگر شوند و بتوانند با هم تلفیق کاملتری نسبت به برداشت شخصی عرضه کنند. در برخی موارد هم در میان تعبیرات متشکته می‌توان به یک قدر مشترک رسید. آزمون‌پذیری بین‌الذهانی غالباً مستلزم علاقه و اعتنا به معیارهای متعارف و مشترک است که طبعاً فراتر از قضاوت شخصی است (همان، ص ۲۲۹-۲۳۰).

مورخ در برزخ عینیت و ذهنیت

تاریخ نه مجموعه واقعیات عینی است و نه زاییده بی‌چون و چرای ذهن مورخ. رابطه مورخ و واقعیاتی که در اختیار دارد بر اساس داد و ستد استوار است. مورخ به طور مداوم دست‌اندرکار سرشتن واقعیات به قالب تفسیرها و تفسیرها به قالب واقعیات است؛ رجحان یکی بر دیگری ناممکن است. او با گزیده‌ای از واقعیات مقدماتی و نیز تفسیری مقدماتی که - توسط وی یا دیگران - از گزیده مزبور به عمل آمده شروع می‌کند.

همچنانکه پیش می‌رود تفسیر و گزیده و تقدم و تأخر واقعیات از طریق تأثیر متقابل یکی بر دیگری، دستخوش تغییرات شگفت و شاید تا حدی ناآگاهانه می‌شود و این عمل متقابل موجب تعامل دائمی گذشته و حال می‌گردد. بنابراین، تاریخ، عمل مداوم تأثیر یافتن مورخ و واقعیات از یکدیگر و گفت و شنود پایان‌پذیر حال و گذشته است (کار، ص ۴۳-۴۵). نکاتی که تحت عنوان محدودیت‌ها و مشکلات تاریخ و تاریخ‌نگاری مطرح شد یعنی نقش مورخ در ساختن یا تفسیر تاریخ، و اینکه مورخ گذشته را از منظر حال و زبان عصر خویش درک و تحلیل می‌کند همه به گونه‌ای بر سهم ذهن و درگیر شدن شخصی مورخ در تاریخ نگاری دلالت دارد. اما در هیچ علمی، گریزی از آن نیست، چنانکه در طیف فراگیر علوم، هیچ شاخه‌ای از علم با عینیت بیگانه نیست.

اگر درست باشد که شناسایی فقط زمانی علم می‌شود که از یک طرف بین پدیده‌های مختلف رابطه علت و معلول برقرار کند و از طرف دیگر ملاک و معیاری برای تشخیص میان خطا و حقیقت داشته باشد، تاریخ بی هیچ شک می‌تواند نوعی علم به شمار آید. خطای تاریخی عبارت است از آنچه بر اثر به کار نبستن شیوه‌های شناخته شده و معقول تاریخ‌نگاری در سرسپاری به شواهد، استقراء مطلوب، اتقان مدارک و اسناد یا تسلیم شدن در برابر بت‌های طایفه‌ای، شخصی و مانند آن یا شتاب‌زدگی و غرور و خودخواهی یا تعمیم‌های ناروا بدون استقراء کافی، یا خلط پاره‌ای از مفاهیم و تصورات، یا بر اثر اشتباه در صورت استدلال و مانند آن حاصل آید و حقیقت تاریخی که نیل بدان می‌تواند به تاریخ، جنبه علم بودن بدهد درست چیزی خواهد بود که از این عیب‌ها عاری باشد (زرین کوب، ص ۱۲۸-۱۳۲).

در این صورت، تاریخ از ذهنیت‌گرایی صرف خارج شده به عینیتی که از آن با عنوان عینیت بین‌الاذهانی یاد کردیم نزدیک می‌گردد. تاریخ با چنین چارچوبی در طیف گسترده علم قرار می‌گیرد و با علوم دیگر نقطه نظرهای مشترک زیادی خواهد یافت. این نقطه نظرها که از آن به عنوان همسانی‌های علم و تاریخ یاد می‌شود از این قرارند: ۱- هر دو می‌کوشند امر نامشهود را نشان دهند. ۲- هر دو جویای حقیقت‌اند. ۳- هر دو می‌کوشند داده‌های فرا روی خود را به درستی توصیف کنند. ۴- هر دو به دنبال علل اشیاء‌اند و می‌کوشند پدیده‌ها را تبیین کنند. ۵- هر دو نوعی استقراء را به کار می‌برند.

۶- هر دو از تعمیم‌های به دست آمده بهره می‌برند. ۷- هر دو به دنبال حدس و ابطال‌اند. به عبارت دیگر، هر دو به حدس و گمان‌های تخیلی به عنوان راه حل ممکن مسألهٔ فرا روی خود، متوسل می‌شوند سپس حدس‌های خود را در برابر داده‌ها و شواهد محک می‌زنند و همیشه جویای داده‌ها و شواهد مخالف و موافق اند (استنفورد، ص ۲۴۳).

نتیجه

نه جزم اندیشی پوزیتیویست‌ها که عینیت را مساوی با حذف عوامل شخصی و ذهنی می‌دانند و معتقدند که نظرگاه ناظر - و نه عامل - به تنهایی، داده‌های اطمینان بخش حتی در قلمرو علوم اجتماعی و تاریخ فراهم می‌سازد، صحیح است و نه ادعای اگزیستانسیالیست‌ها که معتقد فقط درگیر شدن شخصی و نظرگاه عامل است که انسان را به ویژه در قلمرو علوم اجتماعی، قادر به شناخت مهم‌ترین جنبه‌های واقعیت می‌گرداند. حصر دو وجهی میان دو فرهنگ علوم طبیعی و علوم انسانی با خصایص متضاد، ناتمام است. هم علم طبیعی از آنچه اینگونه تصویرها و برداشت‌ها ارائه می‌دهند، انسانی‌تر است و هم علوم انسانی از آنچه به نظر می‌رسد بیشتر وابسته به قصد و اصول مشترک و معقول است و فرهنگ سوم یعنی علوم اجتماعی، وجوه مشترک بسیاری با هر یک از این دو فرهنگ دارد. پس در حقیقت با یک طیف از رشته‌ها و معارف بشری روبه‌روایم که هر یک با ویژگی‌هایی که دارد بیش و کم سهمی از عینیت و درگیر شدن شخصی را واجد است و عینیت به معنی آزمون‌پذیری بین‌الذهانی تمنعی با درگیر شدن یا التزام شخصی ندارد.

کتابشناسی

- استنفورد، مایکل، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشرنی، ۱۳۸۲ ش.
- باربور، ایان، *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ ش.
- برینتون، کرین، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳ ش.
- چالمرز، آلن، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، سمت، ۱۳۸۲ ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ در ترازو*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰ ش.
- فرامرزی قراملکی، احد، *روشن‌شناسی مطالعات دینی*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۰ ش.
- فلیسین شاله، *فلسفه علمی*، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- کارای. اچ، *تاریخ چیست؟*، ترجمه حسن کامشاد، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۴۹ ش.
- مولوی، جلال‌الدین، *مثنوی معنوی*، تصحیح نیکلسون، به کوشش مهدی آذر یزدی، تهران، انتشارات پژوهش، ۱۳۸۰ ش.
- نوذری، حسینعلی، *فلسفه تاریخ*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۹ ش.
- دری ویلیام، اچ. ((تبیین و فهم در تاریخ))، ترجمه مسعود صادقی علی آبادی، معارف، (ویژه‌نامه تاریخ)، اردیبهشت ۱۳۸۲ ش.
- هالینگ، دیل، *مبانی و تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰ ش.
- بروفه، پف، ن. آ، *تاریخ چیست؟* ترجمه محمد تقی زاد، تهران، ۱۳۶۰ ش.